

اندیشه‌ی وطن در شعر دوره‌ی مشروطه

دکتر محمد بهنام‌فر

استادیار دانشگاه بیرجند

چکیده

دوره‌ی مشروطیت، سرآغاز ورود بسیاری از اندیشه‌های نو در حوزه‌ی شعر و نثر فارسی است. اندیشه‌هایی که از این دوره، وارد شعر فارسی شده‌اند، اگرچه بعضاً در سابقه‌ی ادبیات به نوعی یافت می‌شوند، اما در ادبیات مشروطه شکل خاص خود را دارند. یکی از مهم‌ترین این اندیشه‌ها، اندیشه‌ی وطن یا شعر وطنی است که به طور خاص در بحبوحه‌ی دوران مشروطه و سال‌های پس از آن به طور چشمگیری فضای شعر ایران را در بر گرفت و اکثر شاعران این دوره، سروده‌های وطنی و استفاده از این مفهوم را سرلوحه‌ی اندیشه‌ی خود قرار دادند. در این مقاله با نگاهی گذرا به مفهوم قدیم و جدید وطن، جایگاه این اندیشه در شعر دوره‌ی مشروطیت نشان داده شده و ضمن معرفی بزرگ‌ترین شاعران وطنیه سرا، ویژگی‌های عمده‌ی این نوع ادبی خاص، تجزیه و تحلیل شده است.

واژه‌های کلیدی: ادبیات مشروطه، شعر وطنی، وطن.

مقدمه:

واژه‌ی وطن در ادبیات فارسی، بیشتر در دو معنی عمده به کار رفته است، یکی معنای قدیم که به معنی خانه، سرزمین یا ولایتی بود که شاعر یا نویسنده، آن را سرزمین خود می‌دانست و در آن متولد شده بود. چنان‌که شیراز، وطن حافظ و سعدی، توس، وطن فردوسی و شروان، وطن خاقانی می‌باشد. (دهخدا. "وطن")

در این معنی، وطن به هیچ وجه مفهوم سیاسی نداشت و اگرگاهی در شعر شاعران به کار می‌رفت، بیشتر جنبه‌ی احساس شخصی داشت و برای نشان دادن روحیه‌ی دردناک و آرزومند غریبی به کار می‌رفت که از دیار مألوف خود به دور افتاده و دلش یاد خانه و کاشانه می‌کرد، مانند این دو بیت معروف بیرجندی:

مسلمونو دلم یاد وطن کرد ندوئم از وطن که ییاد من کرد
نمی دوئم پدر بُد یا برادر سلامت باشه هر که یاد من کرد

(ناصرح، ۱۰۵: ۱۳۷۳)

در شعر عرفانی نیز، وطن در مفهومی عالی‌تر و بالاتر از ولایت و خانه و کاشانه، اما متفاوت با مفهوم آن در شعر دوره‌ی مشروطیت به کار رفته است. در ادبیات عرفانی، وطن به معنی عالم ملکوت یا عالم بالاست و بالاترین آرزوی عارف، پرواز مرغ روح و بازگشت به وطن اصلی است، مانند این نمونه‌های معروف:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

(مولوی، ۱۳۸۶، دفتر اول: ۱۷)

من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم هر که آورد مرا باز برد در وطنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سر کویش پر و بالی بزمنم

(مولوی، ۱۳۸۷: ۱۰۶۸)

این گونه تلقی‌ها به قول دکتر شفیعی، تلقی ما از وطن است و "به هیچ وجه مانند تلقی من و شما از انقلاب کبیر فرانسه نیست" (۱۳۵۹: ۳۸) البته نوعی دیگر که تقریباً نزدیک به مفهوم جدید آن است در اندیشه‌ی کسانی چون اقبال لاهوری دیده می‌شود

که در آنجا منظور از وطن همه‌ی عالم اسلامی یا به عبارت دیگر انترناسیونالیسم اسلامی است. بنابراین، وطن به معنی جدید و معادل با "ایران" مفهومی تازه است که اگر بخواهیم شروعی برای ورود آن به ادبیات فارسی پیدا کنیم، از دوره‌ی مشروطه عقب‌تر نمی‌توان رفت. "وطن دوستی و افکار ناسیونالیستی به معنی غربی آن در ادبیات دوره‌ی قاجار به ویژه عصر مشروطه، شاید یکی از رایج‌ترین مضامین برای نویسندگان و شاعران بوده است" (اکبری بیرق، ۱۳۷۹: ۱۳۸)

وطن در مفهوم جدید: بدون شک، مفهوم وطن نیز همانند دیگر محورهای اندیشه، متأثر از اندیشه‌هایی بود که از اروپا به این سرزمین وارد شد. کسروی در این باره می‌گوید: "چون مردم با اندیشه‌های اروپایی و چگونگی زندگی اروپاییان آشنا می‌گردند، با عنوان میهن و میهن دوستی نیز آشنا می‌شوند"

یعقوب آژند نیز در کتاب ادبیات نوین ایران با بیانی نه چندان خوش بینانه، روح ملی‌گرایی را برخاسته از غرب و سرآغاز ورود آن به ادبیات فارسی را دوره‌ی مشروطه می‌داند و می‌گوید: "ملی‌گرایی به سبک و سیاق غرب نیز از رگ و پی همان غرب‌گرایی بود و نطفه‌ی این سنخ ملی‌گرایی در عصر مشروطیت بسته شد." (۱۳۶۳: ۱۰)

این نوع اندیشه‌ها که در آثار ادبی دوره‌ی مشروطه فراوان یافت می‌شود، در بعد سیاسی و حکومتی به دوره‌ی حکومت سپه‌سالار می‌رسد. به قول آدمیت: "در زمره‌ی اهل دولت، پیش از هر کس سپه‌سالار و مستشارالدوله بودند که مفهوم اجتماعی و سیاسی وطن و ملت را نشر دادند و مروج آن مفاهیم در عرف جدید سیاست بودند." (آدمیت، ۱۳۵۶: ۱۶۱) سپه‌سالار از جمله کسانی بود که کوشید تا مفهوم رعیت را به ملت تغییر دهد. از جمله اصطلاحات سیاسی جدیدی که او به کار برد، یکی وطن‌داری بود.

در بین نویسندگان عصر قاجاریه از اولین کسانی که تفکر ناسیونالیسم و ملی‌گرایی را رواج دادند می‌توان به آخوندزاده، جلال‌الدین میرزای قاجار، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا یوسف خان مستشارالدوله و عبدالرحیم طالبوف اشاره کرد. میرزا آقاخان کرمانی، کلمات وطن، وطن‌خواه، وطن‌پرست و وطن‌پرور را در نوشته‌های خود زیاد به کار

برده است. طالبوف نیز معتقد بود که باید از وطن و ملت و دولت بر بنیاد مفاهیم جدید آن سخن گفت، او در همین مورد می گوید: "دیگر آن زمان گذشته که بگوییم: این وطن مصر و عراق و شام نیست." (حائری، ۱۳۶۴: ۳۸)

لابه لای روزنامه‌هایی که قبل از مشروطیت منتشر می‌شد، نکات قابل توجهی در مورد وطن دیده می‌شود. روزنامه‌ی وطن در این خصوص می گوید: "از آن جایی که وطن پرستی برای هر فرد از افراد یک ملت بزرگ‌ترین فضیلت هاست ما نیز نام روزنامه‌ی خود را وطن (لاپاتری) گذاشته ایم." (آرین پور، ۱۳۵۷، ج: ۱، ۲۴۳). روزنامه‌ی قانون نیز از جمله روزنامه‌هایی بود که ضمن پرداختن به قانون و آزادی، به مسائل ملی و میهنی توجه خاصی داشت و در بین روزنامه‌های صدر مشروطیت، صوراسرافیل علاوه بر درج سرمقاله‌ها و متن‌های جالب درباره‌ی وطن، گاه اشعار زیبایی در تجلیل از وطن می‌آورد که شعر زیبای زیر، یکی از این نمونه‌هاست:

کون چرا نکنم ناله از برای وطن	که من چو نای شدستم ز ناله‌های وطن
مگر چه پنبه‌ی غفلت فشرده‌اند به گوش	که خود نمی‌شنود هیچ‌کس صدای وطن
وطن سلام فرستد همی به فرزندان	کجاست گوش که او بشنود صدای وطن
وطن غریب و وطن بی‌کس و وطن تنها	کجاست آن که شود یک دم آشنای وطن

(صوراسرافیل، ۱۳۶۱: ۳)

همین روزنامه در یکی از شماره‌های خود، متن شورانگیزی را آورده و با یادآوری فرهنگ گذشته‌ی ایران، به نوعی رجزخوانی ملی می‌پردازد:

"ای ایران، ای بیشه‌ی شیران و ای کمین گاه دلیران، بوی خون، عرصه‌ی جنگ را تهییج می‌کند و رنگ آن مرگ را در مذاق گردان هیجا به شیرینی انگبین جلوه می‌دهد. آیا بوی سیلاب‌های خون جنگ‌های هخامنشی‌ها هنوز در هوای تو منتشر نیست. آیا خاک تو هنوز از رنگ دم جوان‌های غیور دوره‌ی اشکانیان و ساسانیان گلگون نمی‌باشد؟" (همان)

در آن روزها درد وطن، حس مشترک همه‌ی کسانی بود که فکری در سر و آرزویی در دل داشتند و به دنبال راهی برای نجات و سربلندی ایران بودند. از سیاستمدار

روشن فکر بگیریید تا نویسند و شاعر، همه برای وطن دل می‌سوزانند، اندیشه‌ی ترقی و پیشرفت مملکت تمام هم و غم آنها شده بود. دکتر مصدق اگرچه به دوره‌ی مورد بحث مربوط نمی‌شود اما دفاع بسیار زیبا و پربراری از وطن دارد که شبیه همان وطنیه-های صدر مشروطیت است. وی می‌گوید:

"دفاع از وطن، واجب عینی نیست، واجب کفایی است. اگر یک نفر حاضر شد که دفاع از وطن بکند، از گردن دیگران ساقط می‌شود. من می‌خواهم در راه وطن، شربت شهادت را بچشم. من می‌خواهم در راه وطن بمیرم. من می‌خواهم در قبرستان شهدای آزادی دفن بشوم. من تا آخر عمر برای دفاع از وطن حاضر می‌باشم."
(کی استوان، ۱۳۲۷، ج ۱: ۲۳)

وطن در شعر دوره‌ی مشروطه:

و اما در بین شاعران، وطن پرستی در مفهوم جدید، تقریباً چیز تازه‌ای بود. تا قبل از مشروطیت اگر هم گاه شعری با رنگ و بوی میهنی دیده می‌شد، یا از نوع حماسه‌های مصنوع مثل آثار محمود خان صبا، یا از نوع آثار انتقادی قائم مقام بود. مرحوم بهار در این مورد می‌گوید: "اما سیاست و وطن پرستی، در این وادی شاعر ایرانی زیاد وارد نیست. زیرا حکومت به او اجازه‌ی مداخله در سیاست نمی‌داده است و دین اسلام نیز وطن خاصی نمی‌شناخته و به ندرت شعری دیده‌ایم که در سیاست و وطن پرستی شعر گفته اند. و از قضا همه هم محروم و محبوس و آواره شده اند. تنها از مشروطه به بعد قصاید و اشعار وطنی و سیاسی معلوم شده است." (بهار، ۱۳۷۷: ۲۷)

در بین شاعران عصر مشروطه، به درستی نمی‌توان تعیین کرد که کدام یک از آنها به وطن و مسائل میهنی بیشتر متوجه بوده اند. مثلاً ایرج با این که در ظاهر از دیگر شاعران کمتر یاد وطن می‌کند، اما انتقادات به جا و رندانه‌ی او از اوضاع اجتماعی خود، نوعی دل‌سوزی برای وطن است. شعر زیر بهترین نمونه‌ی شعر وطنی است که در دیوان ایرج می‌توان پیدا کرد، با همان زبان ساده و کودکانه‌ی خاص ایرج:

ما که اطفال این دبستانیم	همه از خاک پاک ایرانیم
همه با هم برادر وطنیم	مهربان همچو جسم با جانیم

وطن ما به جای مادر ماست ما گروه وطن پرستانیم
 شکر داریم کز طفولیت درس حب الوطن همی خوانیم
 چون که حب الوطن ز ایمان است ما یقیناً ز اهل ایمانیم
 گر رسد دشمنی برای وطن جان و دل رایگان بیفشانیم

(دیوان ایرج، ص ۱۸۸)

مرحوم دهخدا، جدا از مقالات تندی که در دفاع از وطن نوشته است، در شعر هم با لحن انتقادی و حمله به وطن فروشان خائن، وطن پرستی واقعی خود را نشان می دهد. او در این مورد می گوید: "حب وطن چیزی است که در وجود انسان مخمر است، یعنی پیش از شیر اندرون شده است و با جان هم به در نمی شود." (دهخدا، ۱۳۵۸: ۶۰)

قطعه‌ی کوتاه زیر زیباترین تمثیل در بیان وطن پرستی از اوست:

هنوزم ز خردی به خاطر درست که در لانه‌ی ماکیان برده دست
 به منقارم آن سان به سختی گزید که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید
 پدر خنده بر گریه‌ام زد که هان وطن داری آموز از ماکیان

(دیوان دهخدا، ص ۱۲۴)

در پایان قصیده ای با مطلع:

به جز دیدار آن یار پری پیکر نمی‌خواهم هوایی غیر عشق روی او در سر نمی‌خواهم
 به خط خود دهخدا، جملاتی چنین نوشته شده است که بیانگر وطن پرستی و عشق مفرط این مرد بزرگ به ایران است: "هیچ وقت درخت پر ثمر استقلال و آزادی به آشامیدن خون، بارور و تنومند نشده است و من هزار بار بیشتر ترجیح می دهم که در راه استقلال و آزادی مملکت کشته شوم تا مانند عجزه در رخت خواب بیماری جان بسپارم." (دهخدا، ۱۳۶۲: ۱۷۲)

با این همه از میان شاعران متعدد دوره‌ی مشروطیت، عده‌ای گوی سبقت را در سرودن اشعار وطنی از دیگران ربوده‌اند و هر کدام از مسیری جداگانه و با سبکی مشخص، قلّه‌ی شعر وطنی را فتح کرده‌اند که در ادامه به بررسی و تحلیل سروده‌های وطنی آنها می‌پردازیم:

۱- ادیب الممالک:

ادیب از جمله شاعرانی است که بیشتر موفقیت او در زمینه‌ی شعر مشروطه، در محور سروده‌های وطنی است. او با اینکه در زبان شعر کاملاً متوجه گذشتگان است، اما در بعد فکری تا حدی نو آور و مبتکر است. خود او در این زمینه می‌گوید: "پیدا کردن مسائل جدید، ضروری است. اگر شما شعر بگویید، بایستی به وطن خود و مردم آن پردازید. شاید شما مشتاق اشعار عاشقانه باشید ولی چه عشقی ناب‌تر از عشقی است که ما نسبت به وطنمان و مردم آن احساس می‌کنیم." (آزند، ۱۳۶۳: ۴۳)

قصیده‌ی مام وطن، یکی از ساده‌ترین سروده‌های او در این زمینه است:

تا زبر خاکی ای درخت تنومند	مگسل از این آب و خاک رشته‌ی پیوند
مادر توست این وطن که در طلبش خصم	نار تطاول به خاندان تو افکند
هیچت اگر دانشست و غیرت و ناموس	مادر خود را به دست دشمن مپسند

(دیوان ادیب، ص ۳۴۲)

اشعار زیر قسمتی از چکامه‌ی وطنیه اوست که با زبانی ساده برای تهییج افکار عمومی جامعه سروده است:

گر رگ ایرانیت به تن بود ایدر	جیحون سازی ز دیده‌ی طل و دمن را
مرد وطن را چنان عزیز شمارد	با دل و جان که شیرخواره لبین را

(همان، ص ۳)

اکثر قصاید ادیب، درباره‌ی وقایع و رخداد‌های دوران انقلاب سروده شده است. دیوان او از حیث تاریخ مشروطیت و وقایع آن قابل ملاحظه است. دو مثنوی بلند در بحر متقارب و به تقلید از شاه‌نامه در مورد تجاوز روس و انگلیس به ایران دارد که شرح مبسوطی از وقایع جنگ است. نمونه‌های ترجیع و ترکیب‌بند وطنی و حتی تصنیف هم دارد، ولی چنگی به دل نمی‌زند.

۲- اشرف الدین گیلانی:

دیگر شاعر دوست داشتنی دوره‌ی مشروطیت، اشرف الدین قزوینی، گیلانی یا حسینی و به روایت ساده‌تر "نسیم شمال" است. اشعار او تماماً در مورد مسائل مملکت و موضوعات روز می‌باشد. این اشعار اگر چه از نظر بیان احساس و عاطفه و هنر شعری به پای اشعار کسایی چون بهار و عارف نمی‌رسد، اما با زبانی ساده و بی‌پیرایه، حس وطن دوستی خود را به خوبی بیان کرده است، ولی به جهت باورهای مذهبی. مثل عارف یا عشقی در وطن دوستی به افراط کشیده نمی‌شود. اشعار وطنی او عموماً لحن مردمی و عامیانه دارد: نوحه سرایی در فقدان جوانان، از دست رفتن مملکت، گریه بر احوال وطن با ریتم حماسی خاص، وطنیه‌های او را تشخیص ویژه‌ای داده است:

گردیده وطن غرقه‌ی اندوه و محن وای ای وای وطن وای
خیزید و روید از پی تابوت و کفن وای ای وای وطن وای

(کلیات نسیم، ص ۷۴)

یا:

ای جوانان وطن، نونهالان وطن، می رود جان وطن

موقع دادرسی است روز فریاد رسی است

(همان، ص ۷۴)

تأسف او بر از دست رفتن مشروطه نیز حاکی از نگرانی عمیق شاعر و دل سوزی او برای وطن است:

رفت از دار فنا مشروطه رحمت الله علی مشروطه
مجلس فاتحه بر پا سازید قاری خوب مهیا سازید
از عسل شربت و حلوا سازید این سخن را همه انشا سازید

رحمت الله علی مشروطه

(همان، ص ۱۱۹)

اشعار او در بر انگیختن طبقات متوسط مردم، نقش فوق العاده ای داشت، روزنامه‌ی نسیم شمال که حاوی اشعار هفتگی او بود، مثل یک اعلامیه‌ی عمومی در شهر صدا

می‌کرد. به قول سعید نفیسی: "روزنامه‌ی او را دست به دست می‌گرداندند در قهوه خانه‌ها، در سر گذرها، در جاهایی که مردم گرد می‌آمدند، با سواد، برای بیسوادها می‌خواندند و مردم حلقه می‌زدند و روی خاک می‌نشستند و گوش می‌دادند." (گیلانی، ۱۳۶۳: ۹)

ملت ای ملت زجا خیزید ایران از شماست

مجلس و مشروطه و تعیین سلطان از شماست

رشت و تبریز و صفاهان و خراسان از شماست

(کلیات نسیم شمال، ص ۱۷۶)

نمونه‌های شعر وطنی در اشعار او فراوان است. می‌توان گفت او نیز چونان شاعران دیگر، همه‌ی ارزش و اعتبار خود را از همین جا دارد. اندیشه‌ی وطن خواهی جریانی بود که ذهن تمام شاعران این دوره را به خود جلب کرده بود. فقط هر یک با زبان و سبک خاص خود آن را بیان می‌کرد. یکی با زبان ساده‌ی مردم، دیگری با زبان عاشقانه و بعضی هم با زبان حماسه، که از این میان سید اشرف، شیوه‌ی خاص خود را دارد:

ای غرقه در هزار غم و ابتلا وطن ای در دهان گرگ اجل مبتلا وطن

ای یوسف عزیز دیار بلا وطن قربانیان تو همه گلگون قبا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن

(همان، ص ۲۴۱)

پایمال شدن آرزوها و از دست رفتن روزهای خوش، آزادی و رهایی او را به مرثیه خوانی وا می‌دارد:

ای دل غافل بر احوال وطن خون‌گریه کن

خیز ای عاقل بر این دشت و دمن خون‌گریه کن

(همان، ص ۱۱۷)

۳- فرخی یزدی:

فرخی یزدی دیگر شاعر وطنیه سرای این عصر است. اشعار او بیشتر به دوره ی دوم مشروطه و زمانی مربوط می شود که تقریباً آرزوها بر باد رفته اند. بنا بر این اشعار او نیز اغلب در رثای وطن است:

ای وطن پرور ایرانی اسلام پرست همی ز آن که وطن رفت چو اسلام زدست
(دیوان فرخی، ص ۱۹۱)
یا:

مرا بارد از دیدگان اشک خونی بر احوال ایران و حال کنونی
(همان، ص ۱۹۴)
مرثیه‌های وطنی او گاهی به نوعی یأس و بدبینی تبدیل می شود و شاعر از ایران و ایرانی قطع امید می کند:

تا به کی داری به ایران و به ایرانی امید تا به کی گویی که صبح دولت ایران دمید
(همان، ص ۲۰۶)

قطع امید شاعر نیز بی دلیل نیست، می بیند که پریشانی بیداد می کند و دست تطاول یغماگران از هر گوشه برای دزدیدن و بلعیدن سفره ی مشروطه دراز شده است. شاید اگر فرخی می ماند و انسجام و امنیت سال های بعد را می دید، این همه نگران و بدبین نمی ماند:

کی شود آباد آن ویرانه کز هر گوشه اش یک ستمکاری تعدی یا تطاول می کند
(همان، ص ۱۲۹)

و:

در دهر کسی چو ما بدین ذلت نیست وین ذلت بی کرانه بی علت نیست
دولت ز که جلب نفع سرمایه کند وقتی که ز فقر نامی از ملت نیست
(همان، ص ۲۱۳)

۴- ابوالقاسم لاهوتی:

لاهوته، دیگر شاعر توانای عصر مشروطه است، او با این که بیشتر عمرش را در خارج از ایران گذراند، وطن را هیچ گاه از یاد نبرد و درد وطن همیشه روح و جانش را می‌آزرد. به قول پروین شکیبا: "دل لاهوتی، همیشه از بی سروسامانی میهن، خونین و اندوهگین بود. او هر جا و به هر بهانه که نامی از ایران برده، به دنبال آن گریزی هم به روزگار نابسامان رنجبران این کشور زده و آنان را به دشمنی با سرمایه داران ستمگری که از کار و کوشش کارگران و کشاورزان بهره کشی می‌کرده‌اند، برانگیخته است." (شکیبا، ۱۳۷۰: ۲۶۱) او با اینکه یک کمونیست واقعی و دو آتسه است و تجلیل از مظاهر این مکتب در اشعار او فراوان دیده می‌شود، هیچ گاه میهن خود را از یاد نبرده است. غزل زیر یکی از زیباترین اشعار او در بیان این احساس است.

تنیده نام تو در تاروپودم میهن ای میهن

بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن

تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی

فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن

به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم

به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن

اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار

به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن

به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی‌روید

من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن

لاهوته نیز مانند دیگر شاعران از نابسامانی وطن می‌نالده. بر ویرانی سرزمین خویش

اشک می‌ریزد و جلای وطن را از خیانت به وطن بهتر می‌بیند:

ویران تر از ایران بود امروز دل من ای وای به این خانه‌ی ویران چه توان کرد

دانم که خیانت به وطن راه ترقی است اما به جلوگیری وجدان چه توان کرد

(دیوان لاهوتی، ص ۳۳)

۵- میرزاده عشقی:

شاعر جوان‌تر این مجموعه، میرزاده‌ی عشقی است. شاعری خون‌گرم و پر شور که وطن پرستی در جان و روح او ریشه دوانده است، سخن عشقی نیز در اشعار وطنی، غالباً همان لحن مرثیه گونه‌ی فرخی را به یاد می‌آورد:

مرا عزا است نه عید این چه عید قربان است

که گوسفند وطن زیر تیغ خصمان است

(کلیات عشقی، ص ۴۱۱)

یا:

ای دوست بین بی‌سروسامانی ایران بدبختی ایران و پریشانی ایران

از قبر برون آی و بین ذلت ما را این ذلت ایرانی و ویرانی ایران

(همان، ص ۳۱۶)

اوج دوران شاعری عشقی، تقریباً مصادف بود با پریشانی سال‌های پایانی سلطنت احمد شاه و آشفتگی دولت که از چهار سو در بحران و خطر به سر می‌برد و مملکت مانند گوشت قربانی بین غارتگران و دست نشانده‌گان داخلی آنان پاره پاره شده بود. بنابراین، بی‌جهت نیست که در اشعار وطنی او بیشتر، روحیه‌ی یأس و نامرادی حاکم باشد:

خاکم به سر ز غصه به سر خاک اگر کنم خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم

آوخ کلاه نیست وطن تا که از سرم برداشته فکر کلاهی دگر کنم

(همان، ص ۳۷۷)

و:

نامد به چنگ من ز وطن غیر موی خویش پس موی و روز مویه‌ی او چنگ می‌کنم

مجنون منم که عشق وطن دارم و فغان از عشق آب و خاک و گل و سنگ می‌کنم

(همان، ص ۳۸۱)

درچنین حال و هوا و اوضاعی است که شاعر ملی و ایران دوست، حتی عید نوروز را جشن نمی‌گیرد و در مسمط وطنی بلندی که به مناسبت نوروز ۱۲۹۹ شمسی سروده، می‌گوید:

عید بگرفتن امسال در این ویرانه نبود مورد طعن خودی و بیگانه؟
 عید کو عید کجا عید چه ای دیوانه خانه داران را عید است تو را کو خانه؟
 رو مگو عید که این عید که و عید کجاست

(همان، ص ۳۲۳)

با این همه گه گاه، با لحنی حماسه گونه، تفاخرکنان، گذشته‌ی ایران را به یاد می‌آورد. آن را با وضعیت کنونی مقایسه می‌کند و از این همه پریشانی می‌نالند. منظومه‌ی «رستاخیز شهریاران ایران» یکی از بهترین سروده‌های وطنی اوست که ضمن روایت داستان، یکایک پادشاهان را به یاد می‌آورد، نگرانی آنان را به تصویر می‌کشد و از زبان آنان با ایران سخن می‌گوید:

از زبان زرتشت:

جای دارد هر چه دل تنگید از ایران کنون زین پسرهای درآورده پدر از خود برون
 حیف نبود زادگان خسرو گشای دست بر شمشیر نابرده در آیندی ز پای
 خیرگی بنگر که در مغرب زمین غوغا به پاست این همی گوید که ایران از من او گوید ز ماست
 (همان، ص ۲۳۹)

در جای دیگر در همین منظومه از زبان دختر کسری می‌گوید:

این خرابه قبرستان نه ایران ماست این خرابه ایران نیست، ایران کجاست
 ای مردم چون هرزه‌ی استاده‌ی ایران من دختر کسرایم شهزاده‌ی ایران

(همان، ص ۲۴۳)

وطنیه‌های او نیز اغلب در مسائل سیاسی روز سروده شده است. فرو پاشی پی در پی کابینه‌ها، اغتشاش و ناامنی در اوضاع مملکت، تشکیل کابینه‌های نیم بند، گروه اقلیت و از همه مهم‌تر قرارداد ۱۹۱۹ احساسات شاعر را به شدت متأثر می‌سازد تا آنجا که در سنین جوانی، مرگ را آرزو می‌کند:

الا ای مرگ در جانم در آویز که جام عمر من گردید لبریز
چه سان من زنده مانم ملک ایران به سر گیرد دوباره دور چنگیز

(همان، ص ۴۰۶)

از شاعران مذکور که بگذریم، ملک الشعرای بهار و عارف قزوینی می‌مانند که دو گوهر درخشان شعر فارسی در محور وطن و ملی‌گرایی هستند. شاید این دو نفر از نظر ادبی در یک سطح نباشند اما در وطن پرستی هر دو درد یکسانی دارند، با این تفاوت که عارف در همین درد و با همین درد در روزگاری پریشان و نابسامان می‌میرد، اما بهار آن همه مصیبت و پریشانی و شب دیجور ناتوانی مام وطن را پشت سر می‌گذارد و روزهای بهبودی و سلامت میهنش را از نزدیک مشاهده می‌کند. جلوه‌های وطن دوستی در دیوان هر دو نفر فراوان یافت می‌شود. هر دو عاشق عشق شیرین وطن بودند و درد عشق، آنها را از پای در آورده بود. اما عارف فرهاد بود و بهار خسرو.

نشان دادن عنصر وطن و جلوه‌های آن در شعر هر یک از این دو شاعر بزرگ، نیاز به تحقیقی جداگانه دارد. در این جا فقط به اجمال نمونه‌هایی از اشعار آنها را که نشانگر احساسات و عواطف میهن پرستانه‌ی آنهاست، می‌آوریم:

۶- ملک الشعرای بهار:

در نگاهی کلی، شعر بهار سرگذشت کاملی از تاریخ انقلاب مشروطیت از ابتدا تا انتها می‌باشد. او تنها شاعری است که از آغاز روزهای انقلاب تا سال‌ها بعد از خاموشی چراغ آن، در قید حیات بود و صحنه‌های فراوانی از ایثار و پایداری، غم و شادی، خیانت و امانت را به چشم خویش دید و همه را با زبان و شعر گویای خود به تصویر کشید. به قول دکتر یاحقی: "در سرگذشت کاملی که ملک الشعرا در جلوه‌های گوناگون شعر خویش از سرگذشت ایران به دست می‌دهد، هم از روزگار درخشندگی و عدالت اجتماعی و شادمانی‌ها و فیروزی‌ها سخن به میان می‌آید و هم تیره بختی‌ها و سیه روزی‌ها یا علل و اسباب آن در جای خود به یاد آورده می‌شود". (یاحقی، ۱۳۷۴: ۳۶)

غزل بسیار زیبایی را در سال ۱۲۸۹ شمسی، چهار سال بعد از انقلاب، هنگامی که لشکریان روس به بهانه‌ی حفظ اتباع خود به خراسان و نواحی شمالی ایران حرکت

کردند، سرود که یکی از شیواترین اشعار وطنی تاریخ ادبیات ایران است. این غزل نمونه‌ی اعلا‌ی تموج احساسات ملی گرایانه‌ی یک شاعر است که نهایت عشق خود را به وطن ابراز می‌دارد:

ای خطه‌ی ایران مهین ای وطن من	ای گشته به مهر تو عجین جان و تن من
دور از تو گل لاله و سرو و سمنم نیست	ای باغ گل لاله و سرو سمن من
تا هست کنار تو پیر از لشکر دشمن	خالی نشود از دل هرگز محن من
دردا و دریغا که چنان گشتی بی بر	کز تافته‌ی خویش نداری کفن من
امروز همی گویم با محنت بسیار	دردا و دریغا وطن من وطن من

(دیوان بهار، ص ۲۱۶)

ملک الشعرا‌ی بهار که خود و پدرانش همگی شاعر آستان قدس رضوی بودند و احتمالاً جز منقبت و مناسبت گویی و مدح بزرگان، شعری نمی‌سرودند، با پیروزی انقلاب مشروطیت و تحول انقلاب نو در ادبیات "سرخیل نسلی بود که درد وطن در آنان به ناگهانی بیدار شده بود، همان درد عاشقانه‌ی که لحن عاشقی وی را از شور و حماسه سرشار می‌کرد." (همان، ۳۵)

نه هر که درد دیار و غم وطن دارد	به راستی خبر از درد و داغ من دارد
ز روزگار خرابم کسی شود آگاه	که خار بر جگر و قفل بر دهن دارد
به حق شام غریبان نگاه دار ای زلف	دل مرا که پریشانی از وطن دارد

(همان، جلد ۲، ص ۴۵۶)

او همانند دیگر شاعران این عصر، دردمند وطن است، ایران را دوست دارد و از پریشانی سرزمینش پریشان و با خوش‌حالی آن شادمان می‌شود. با اینکه از احمد شاه بد نمی‌گوید، اما رفتن او را مایه‌ی آرامش و ثبات ایران می‌داند و از مردم می‌خواهد تا از شاهی که از مردم دل‌کنده است، دل‌بکنند و دغدغه‌ها را رها کنند:

ای مردم دل خون وطن دغدغه تا کی چون شه ز وطن دل‌بکند دل‌بکن از وی

(همان، جلد ۲، ص ۳۳۲)

همین نگرانی را با حمله به بیگانه پرستان در جای دیگر، این‌گونه ابراز می‌دارد:

ایران به دم کام نهنگ است خدا را ای خصم وطن را شده شائق به چه کارید
بی چاره وطن در دم نزع است دریغا ای مرگ وطن را شده شائق به چه کارید
(همان، جلد ۱، ص ۳۰)

در دیوان بهار، زیر عنوان هر یک از اشعار او، شرحی کوتاه در سبب سرودن آن آمده است که با جمع آوری و مرتب کردن آنها می توان تاریخ روز به روز انقلاب را به دست آورد. از آن نمونه است: "در اوایل مشروطیت ایران که هنوز ملت ایران در بستر جهل غنوده و از فرهنگ دنیای متمدن و بیداری می هراسید و صاحبان افکار تازه با چماق تکفیر مخالفان دست به گریبان بودند، این مستزاد را استاد بهار به سال ۱۹۹۱ خورشیدی در مشهد سرود و در روزنامه ی نو بهار انتشار یافت":

این دود سیه فام که از بام وطن خاست از ماست که بر ماست
وین شعله ی سوزان که برآمد ز چپ و راست از ماست که بر ماست

(همان، جلد ۱، ص ۲۶۱)

مسمط زیر در همان سال و در پی اولتیماتوم روس به ایران سروده شده است:
هان ای ایرانیان ایران اندر بلاست مملکت داریوش دست خوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست غیرت اسلام کو جنبش ملی کجاست
برادران رشید این همه سستی چراست
ایران مال شماست ایران مال شماست

(همان، جلد ۱، ص ۲۵۷)

نمونه های اشعار وطنی در دیوان - به ویژه در جلد اول - فراوان است و کمتر صفحه ای از دیوان او را می توان یافت که در آن چندین بار به وطن اشاره نشده باشد.

۷- عارف قزوینی:

و اما آن که در وطن پرستی گوی سبقت را از دیگران ربود، عارف قزوینی، شاعر خوش ذوق و حنجره طلایی عصر مشروطیت بود که بیش از هر چیز، آوازه ی تصانیف ملی او در تاریخ ادبیات ایران می درخشد، عشق به وطن، تمام وجود عارف را در بر گرفته بود، او خود را شاعر انقلاب و مردم می دانست. خود وی در مورد از بین رفتن

اشعار دوره‌ی جوانی‌اش، نکته‌ جالبی دارد. او می‌گوید: "اشعار آن وقتم مثل سایر اوقات به کلی از بین رفته است. وقتی که شروع به گفتن و سرودن اشعار و سروده‌های وطنی کردم، چندان دلتنگ از بین رفتن آنها نبودم بلکه دلتنگ از این شدم که چرا غیر از اشعار وطنی و سروده‌های ملی، چیز دیگری ساخته‌ام." (عارف قزوینی، ۱۳۵۷: ۳۵)

عشق عارف به وطن از خلال تک تک ابیات او مشخص است. هیچ شاعری به اندازه‌ی او از وطن سخن نگفته است. هیچ شاعری مانند او با احساسات گرم و پر شور با معشوقش، وطن، گفت و گو نکرده است. هیچ شاعری مانند او برعزای وطن نگریسته است، هیچ شاعری مانند او در تجلیل از مردان بزرگ انقلاب و حماسه سازی رشید مردان آزادی خواه، شعر نگفته است. "من ایرانیم، من وطنم را دوست دارم، من خائن نیستم، من عقیده فروش نیستم، دامن من پاک است، من یک ایرانی پاک و بی آلایش هستم که به هیچ چیز جز وطنم علاقه ندارم. من کسی هستم که آرزو می‌کنم در خاکستر تون حمام بخوابم ولی ملت شریف و بزرگواری و مملکت آباد باشد." (عارف قزوینی، ۱۳۶۹: ۴۳)

برای عارف تنفس در هوای ایران آزاد بزرگ‌ترین و بالاترین آرزو بود. جمله‌ی بسیار تأثرآور و دردناکی از زبان عارف در آخرین لحظات زندگی او نقل شده که اشاره به آن، خالی از لطف نخواهد بود، کلفت عارف - تنها میراث خوار او - بعد از مرگش می‌گوید که: "عارف در آخرین لحظه‌ی زندگی به من گفت: بیا زیر بغلم را بگیر و دم پنجره ببر تا برای آخرین بار آفتاب جهان تاب را ببینم و آسمان میهنم را تماشا کنم. وقتی کنار پنجره آوردمش در حالی که می‌لرزید قدری به آسمان خیره شد و شعری را بدین مضمون "ستایش مر آن ایزد تابناک/ که پاک آدمم پاک رفتم به خاک" زمزمه کرد. او را برگرداندم و به رخت‌خوابش رساندم. بعد از لحظه‌ای چند، ملاحظه کردم که روح بزرگش از تن ضعیفش بدرود گفت و دل ملت خود را به درد آورد." (فتحی، ۱۳۵۳: ۱۵۴)

عمده‌ی شهرت عارف در ترانه‌های ملی یا تصانیف اوست. عارف در این سروده‌ها که اغلب در موضوعات میهنی است به حق، عشق وطن را در دل‌ها زنده کرده است، تصانیفی چون: هنگام می و فصل گل و گشت و چمن شد/ ننگ آن خانه که مهمان ز

سر خوان برود/ گریه را به مستی بهانه کردم/ ای امان از فراقت امان/ و...از جمله زیباترین اشعار وطنی او هستند که اجرای متعدد آنها با صدای گیرا و جذاب او فضایی تازه از شور و حرکت را در ایران به وجود آورد. خود او در مورد یکی از تصنیف‌هایش با عنوان « ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود» می‌گوید: "در مورد اولتیماتوم روس (۱۳۲۹) و بدبختی ایران و رفتن (شوستر) از این مملکت و فریاد (یا مرگ یا استقلال) شاگردان مدارس و جمع شدن مردم، جلو بهارستان و بالاخره در همچو روز هیجان و بدبختی ما از اقامت تهران صرف نظر کردیم (دلم ز شهر چو دیوانه رو به صحرا کرد) و با رفیق خود محمد رفیع خان به بهجت آباد حرکت کردیم و این تصنیف را در آن جا ساخته به عنوان شوستر آمریکایی شب‌هایی و روزهایی با ساز شکرالله خان خوانده و در خواندن آن چه مصیبتی داشتیم، فراموش شدنی نیست."

نگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود جان نثارش کن و مگذار که مهمان برود
گر رود شوستر از ایران رود ایران بر باد ای جوانان مگذارید که ایران برود
(دیوان عارف، ص ۳۶۵)

غزلیات عاشقانه در دیوان عارف فراوان است، اما همین که چند بیت از غزل خوانده می‌شود، معشوق واقعی او از بین ابیات رخ می‌نماید و این معشوق کسی جز وطن نیست:

بر سر کویت اگر رخت نبندم چه کنم وندر آن کوه اگر ره ندهندم چه کنم
من به اوضاع تو ای کشور بی صاحب جم نکنم گریه پس از گریه نخندم چه کنم
(همان، ص ۲۴۴)

یا:

دوباره فتنه ی چشم تو فتنه بر پا کرد دلم ز شهر چو دیوانه رو به صحرا کرد
خدا خراب کند آن کسی که مملکتی برای منفعت خویش خوان یغما کرد
(همان، ص ۲۱۷)

او در عشق به وطن تا آنجا سرسخت است که هر آزاری را به جان می‌خرد:

مرا زعشق وطن دل به این خوش است که گر

زعشق هر که شوم کشته زاده‌ی وطن است

(همان، ص ۷۲)

عارف با اینکه کمتر شَم سیاسی دارد و دخالت‌های او در امور سیاسی بیشتر احساسی است، اما از این که می بیند، عده‌ای وطن عزیزش را به بیگانگان پیش کش می‌کنند، سخت بر می‌آشوبد:

الهی آن که به ننگ ابد دچار شود و آن کسی که خیانت به ملک ساسان کرد
به اردشیر غیور دراز دست بگو که خصم ملک تو را جزو انگلستان کرد

(همان، ص ۲۴۷)

غزل زیر را که گویا در نتیجه‌ی مداخلات اجانب و دسته بازی های هم وطنان سروده است، یکی از عاطفی ترین اشعار عارف در نشان دادن حس وطن دوستی اوست:

نالهی مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است
فکری ای هموطنان در ره آزادی خویش بنمایید که هر کس نکند مثل من است
خانه‌ای کو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کن آن خانه که بیت الحزن است
جامه‌ای کو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

(همان، ص ۲۰۲)

درد وطن، تنها درد بی درمانی است که به جان شاعر آزاده و گرفتار این سرزمین، عارف قزوینی، افتاده است. او در عمر خویش، غم‌ها و شادی‌های زیادی را از نزدیک مشاهده کرد، اما هیچ غمی به اندازه‌ی غم وطن او را نیاززد:

هر وقت از آشیانه‌ی خود یاد می‌کنم نفرین به خانواده‌ی صیاد می‌کنم
یا در غم اسارت جان می‌دهم به باد یا جان خویش از قفس آزاد می‌کنم

(همان، ص ۲۰۳)

و:

منم که در وطن خویش غریبم و زین غریب‌تر که هم از من غریب‌تر وطنم

(همان، ص ۲۳۶)

در وطن دوستی عارف، سخن زیاد است، اما تنها اندیشه ای که شعرا و را چونان حبل‌المتینی استوار در شیرازه ی سخن نگه می دارد، روح وطن پرستی اوست. خود او در جوابیه ای که به یکی از ادبای بی ادب عصر خویش می دهد، این چنین به وطن پرستی خویش می نازد:

و ز آن سوی تا خانقین این هوس	ز بوشهر و ز پهلوی تا ارس
بود کشور من چه خواهم دگر	به سر بود ایران همه سر به سر
خود این کالبد را خود او باقی است	تن و روح و خون من ایرانی است
تن و جان هم از او بود من کیم	اگر جان به قربان نامش کنم

(همان، ص ۴۸۴)

نتیجه:

شعر دوره ی مشروطیت با صدای کاملاً مشخص در تاریخ ادبیات فارسی، ویژگی های زیادی دارد که یکی از مهم ترین آنها اندیشه ی وطنی است. وطن در شعر این دوره، تقریباً منطبق بر مفهوم غربی آن است و شاعران این عصر نیز متأثر از ادبیات اروپا این اندیشه را در همان معنای ناسیونالیستی آن به کار گرفته اند. اشعار وطنی در سطوح و قالب های مختلف دیده می شود و قدرت بیان، تخیل و عواطف شاعرانه که سرشار از علاقه مندی و عشق شاعران این دوره به وطن است، درجه ی قبولی و شهرت وطنیه ها را تعیین می کند.

در بین شاعران مطرح دوره ی مشروطه، افرادی چون: عارف قزوینی، بهار، عشقی و لاهوتی هر کدام از مسیری جداگانه و با سبکی مشخص، قلّه ی شعر وطنی را فتح کرده اند. اما نکته ی در خور توجه این است که بسامد بالای سروده های وطنی در دوره ی مشروطه، مقطعی است و بعداً در ادامه ی راه با این که مفاهیم ملی و میهنی در شعر عمیق تر و پایدارتر می شوند، اما واژه ی وطن به عنوان یک واژه کلیدی و محوری در سطح شعر، نمود کمتری دارد و پشت سر نمادها و رمزشا قرار می گیرد.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ)

- ۱- آدمیت، فریدون. (۱۳۵۶). اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون در عصر سپه‌سالار. چاپ پنجم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۲- آژند، دکتر یعقوب. (۱۳۶۳). ادبیات نوین ایران (از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی). چاپ اول. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۳- آرزین پور، دکتر یحیی. (۱۳۵۷). از صبا تا نیما. چاپ پنجم. تهران: انتشارات فرانکلین.
- ۴- ادیب الممالک. (۱۳۵۴). دیوان کامل ادیب الممالک. به اهتمام وحید دستگردی: چاپخانه‌ی مروی.
- ۵- اکبری بیرق، حسن. (۱۳۷۹). مبانی فکری ادبیات مشروطه. چاپ اول: انتشارات پایا.
- ۶- ایرج، جلال الممالک. (۱۳۵۳). تحقیق در احوال و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان او. به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب. چاپ سوم: چاپ‌خانه‌ی رشدیة.
- ۷- بهار، محمد تقی. (۱۳۵۶). دیوان اشعار. دو جلد. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۸- _____ (۱۳۷۷). سبک‌شناسی زبان و شعر فارسی. به اهتمام کیومرث کیوان. چاپ اول: انتشارات مجید.
- ۹- حائری، عبدالهادی. (۱۳۶۴). تشیع و مشروطیت در ایران. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۲). دیوان دهخدا. به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی. چاپ سوم: نشر تیراژه.
- ۱۱- _____ . لغت‌نامه: سازمان لغت‌نامه
- ۱۲- _____ (۱۳۵۸). نامه‌های سیاسی دهخدا. به کوشش ایرج افشار. چاپ اول: انتشارات روزبهان.
- ۱۳- شفیعی کدکنی، دکتر محمد رضا. (۱۳۵۹). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. چاپ اول: انتشارات توس.
- ۱۴- شکبیا، پروین. (۱۳۷۰). شعر فارسی از آغاز تا امروز. چاپ اول: انتشارات هیرمند.

- ۱۵- صوراسرافیل، میرزا جهانگیر و دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۱). دوره ی کامل صوراسرافیل. انتشارات رودکی.
- ۱۶- عارف قزوینی، ابوالقاسم. (۱۳۵۷). دیوان عارف قزوینی. به اهتمام عبدالرحمان سیف آزاد. چاپ هفتم: چاپخانه ی سپهر.
- ۱۷- _____ (۱۳۶۹). دیوان عارف قزوینی شاعر ملی ایران. تدوین سید هادی حائری. چاپ دوم: انتشارات جاویدان.
- ۱۸- عشقی میرزاده، سید محمد رضا. (۱۳۵۷). کلیات مصور میرزاده ی عشقی. تالیف و نگارش علی اکبر مشیر سلیمی. چاپ هفتم: چاپخانه ی سپهر.
- ۱۹- فتحی، نصرت اله. (۱۳۵۳). عارف و ایرج. چاپ سوم: انتشارات چاپخش.
- ۲۰- فرخی یزدی، محمد. (۱۳۵۷). دیوان فرخی یزدی. به قلم حسین مکی. چاپ جدید: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۱- کسروی، سید احمد. (۱۳۴۰). تاریخ مشروطه ی ایران. چاپ پنجم: انتشارات امیر کبیر.
- ۲۲- کی استوان، حسین. (۱۳۲۷). سیاست موازنه ی منفی در مجلس چهارم. جلد اول: انتشارات اسلامی.
- ۲۳- گیلانی، سید اشرف الدین. (۱۳۶۳). جاودانه ی سید اشرف الدین گیلانی. به کوشش حسین نمین. چاپ اول: کتاب فرزاد.
- ۲۴- _____ (۱۳۳۶). کلیات نسیم شمال (باغ بهشت): مطبوعاتی حسینی.
- ۲۵- لاهوتی، ابوالقاسم. (بدون تاریخ). دیوان لاهوتی: انتشارات نوشین.
- ۲۶- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۶). مثنوی معنوی. تصحیح نیکلسون. دفتر اول. تهران: انتشارات کاروان.
- ۲۷- _____ (۱۳۸۷). غزلیات شمس تبریز. مقدمه گزینش و تفسیر دکتر شفیعی